

نگاه

فشارهای پیدا و پنهان درپرونده امام صدر

سفير اسبق ايران در ليبي

● داستان امام موسی صدر و دولت لیبی برای همگان روشن بود؛ امام موسی صدر از سوی دولت لیبی دستگیر و شکنجه شده بود. شرح ملاقات این‌جانب با یک الجزایری را که دو هفته از آزادی‌اش گذشته بود و هم‌بند با امام موسی صدر در زندان‌های مخوف قذافی بود، آن موقع به صورت کتبی خدمت حضرت امام تقدیم کردم. در این ملاقات طولانی که با تمهیدات فراوان و با وجود ایجاد محیط امنیتی شدید از سوی دولت لیبی در اطراف سفارت صورت گرفت، او احضارهای روزانه امام صدر، شکنجه و گفت‌وگوهای بین او و بازجوها را بیان و از شهادت و شجاعت امام صدر بسیار تعریف کرد. او گفت امام صدر با شرح ملاقات‌هایش با قذافی و خواسته‌های قذافی، از او خواهش کرده بود در صورت آزادی، به سفارت ایران مراجعه و شرح مواقع را بیان کند؛ او همچنین از آخرین روز احضار امام صدر سخن گفت که با داد و فریادها و توهین‌های فراوان و شکنجه همراه بود و سپس او را بردند و اجازه ندادند به سلول خود برگردد. این الجزایری گفت با همه هماهنگی‌های قبلی که صورت گرفته، بسیار خطر کرده که به سفارت ایران آمده و پس از خروج ممکن است دستگیر شود که متأسفانه همین‌طور شد؛ از طریق کانال‌هایی بعداً شنیده شد او به شهادت رسیده است. شرح ملاقات‌های این‌جانب با سفرای وقت مالزی، پاکستان و... که چندین‌بار با امام صدر در طرابلس ملاقات کرده بودند و حتی در ابتدای ورود امام صدر به لیبی و میهمانی دیپلماتیک که قذافی به افتخار ایشان ترتیب داده بود و این سفر را در آن شرکت داشتند، همه خدمت امام خمینی تقدیم شد. ایشان قبل از رفتن بنده به لیبی خواسته بودند موضوع امام صدر فقط به ایشان گزارش شود و تأکید کردند در کنار وظایف دیپلماتیک، مهم‌ترین موضوع برای ایشان یافتن امام صدر و سرنوشت او است.

دولت لیبی حاضر نبود دراین‌باره با هیچ‌کس صحبت کند یا اجازه ورود به بحث دهد. یادم می‌آید مرحوم رجایی، نخست‌وزیر، در ابتدای ورودم به لیبی از سفر نیویورک برمی‌گشت و توفقی دروزه در طرابلس داشت. ایشان در ملاقات‌های متعدد با مقامات دولت قذافی آزمایش کرد تا بیند آیا می‌توان راهی برای ورود به مسئله امام صدر پیدا کرد؟ که با واکنش بسیار تند آنها روبه‌رو شد. مرحوم رجایی به بنده خصوصی گفتند حواست باشد اینها روی موضوع امام صدر بسیار حساس هستند؛ بنابراین اگر من نمی‌توانستم با مقامات بالای لیبی درباره امام صدر صحبت کنم چرا نتوانم‌زیر جمهوری اسلامی ایران نمی‌توانستم؟ پاسخ این است که مقامات بالای لیبی هم در جو امنیتی لیبی جرئت نمی‌کردند دراین‌باره خارج از مواضع رسمی صحبت کنند چون خط قرمز قذافی بود و ترس از افشای جاینتش داشت. علاوه بر مرحوم رجایی، چندین نفر از وزرای ایرانی هم تلاش کردند در سفرهای رسمی از نمایان خودشان درباره امام صدر خبری کسب کنند ولی وزرای لیبی کلمه‌ای بر زبان جاری نمی‌کردند. قذافی که باخبر شده بود بنده وظیفه پیگیری سرنوشت امام موسی صدر را هم به‌عهده دارم، با ایجاد تشکیلاتی در میان طرفداران خودش، گروه‌های فشار به وجود آورده بود که حتی در خیابان‌های لیبی به نفع قذافی راهپیمایی و تظاهرات می‌کردند و مردم لیبی که از فشار و خفقان و دیکتاتوری قذافی به جان آمده بودند به اینها با تعجب نگاه می‌کردند و مخفیانه از ما می‌پرسیدند اینها چرا متأسفانه دلپیش توزیع مفصل جیره و مواجب قذافی میان عده‌ای ناکام بود. استنادی که نمایان صدر در قبال این تحکم و سیاست ارباب-رعیتی قذافی باعث دستگیری و شکنجه ایشان شد. ایران در شرایط بعد از انقلاب و شروع جنگ عراق، آن‌قدر سامان نداشت که جلوی این تحرکات لیبی را که یک کشور انقلابی مفروض می‌شد بگیرد. در آن ایام تصور این بود که لیبی از طرفداران انقلاب اسلامی و تکیه‌گاه ایران است درحالی‌که به دلایل متعدد، لیبی از دشمنان انقلاب اسلامی بود و از اینکه مردمش کوچک‌ترین اطلاع از این انقلاب پیدا بکنند، وحشت داشت ولی در داخل ایران، مردم و مقامات کمتر اطلاعی از این موضوع داشتند. جدای از انقلاب اسلامی، نگاه لیبی به ایران هم نگاه رئیس به مروت و کلام ضدایرانی بود و به کمتر از آن رضایت نمی‌داد؛ به‌گونه‌ای‌که چند سال بعد، ریاست جمهوری وقت کشورمان، آیت‌الله خامنه‌ای، هنگام ورود به چادر ویژه قذافی، تصمیم گرفتند درس عبرتی به وی بدهند که تصور خود را نسبت به ایران تصحیح کند. به‌هرحال گروه‌های فشار را که وظیفه تبلیغ قذافی، کتاب سبز وی و سیاست‌های لیبی را با عهده داشتند با بودجه فراوان به چاپ و تکثیر کتاب سبز و توزیع مجانی آن در نمازجعه‌ها می‌پرداختند و با عوام‌فریبی به هرکس که مورد نظر لیبی بود با توزیع اعلامیه حمله می‌کردند.

ادامه در صفحه ۱۹

گفتند حاج‌محسن بروموشک بیاور، نه چیز دیگر

ادامه از صفحه ۶
■ این مربوط است. تا قبل از جنگ ما دولت موقت را داریم.

دولت موقت فقط قهر با لیبی را پیش گرفته بود، کاری نکرده بود.

■ سؤال همین است. همان مقطع جلوسد به ایران سفر می‌کند. در آن مقطع زمانی که به امام‌موسی خلی نزدیک است، چرا در این فاصله زمانی این موضوع بررسی نشده است؟

چرا. اولاً، همان زمان اینکه ما برویم و دولت موقت را کنار بزنیم و تیم لیبی را بیاوریم، خودرای عمل نکردیم. این خواست احمدآقا بود. البته ایشان از قول امام گفتند بروید جلود را بیاورید. خوب! بنابراین اولین سؤالی که می‌پرسید این است که چرا امام با جلود ملاقات کرد؟! آیا باید ملاقات نمی‌کرد؟ ما اشتباه کردیم؟ اما از اول بنا بر این بود ما رابطه را برقرار کنیم، بلکه زودتر به داستان

امام‌موسی صدر برسیم. در همان ملاقات هم امام فرمودند شما هر چه زودتر قضیه امام‌موسی صدر را روشن کنید.

■ جواب جلود چی بود؟

گفت، چشم.

■ چشم خالی؟!

گفت، چشم. ما دیگر جای او نیستیم. بعد هم اصولاً غیر از آن چیزی که از آقای خرم نقل کردم و شرح دیدارش با موسی کوسا، دیگر نشنیدم کسی از دولت موقت با لیبی راجع به امام‌موسی صدر مذاکره کرده باشد.

■ اتفاقاً سال گذشته سر همین موضوع با ایشان صحبت کردیم. آقای خرم گفتند قذافی روی این موضوع خیلی حساس و نگران‌شده بود که کسی تحقیق نکند و وزارت خارج لیبی هم رسماً ابلاغ کرده بود دراین‌باره هیچ اقدامی نکنیم. ایشان می‌گویند به‌همین دلیل هم با من دشمنی می‌کردند. می‌گویند من از افسردگی که داخل کاخ بودند با افرادی که به زندان‌ها رفت‌وآمد داشتند، بیگیر بودم و گزارش این ارتباطات را به شخص امام می‌دادم. ایشان هم می‌گویند گروهی در داخل بودند که مخالف این اقدام و مخالف من بودند و حتی بیگیر بودند من را برکنار کنند. الان سؤال ما این است جریان‌ی که مخالف این موضوع و پیگیری نبود، چه دلیلی برای این مخالفت داشت؟

البته من فکر می‌کنم آقای خرم یک اشتباهی می‌کنند. اگر کسانی مخالف بودند که او سفیر ایران در لیبی یا بعد از آن در چین نباشد، به قضیه امام موسی صدر نیست، برای عضویت ایشان در نهضت آزادی بود. چون من که فعال‌ترین آدم بین ایران و لیبی بودم، باور نمی‌کنم آقای خرم در لیبی اصلاً جرئت کرده باشد کوچک‌ترین تحقیق‌وتفحصی درباره امام موسی صدر کند. خودش هم گفته باشد، من باور نمی‌کنم.

■ ولی گفتند گزارش‌های مفصلی را خدمت امام داده‌اند و ارتباطاتی در کاخ و حتی با زندانبان داشته است یا به هم‌سولای امام موسی.

کاش اینها را به من می‌گفت تا من بروم بقیه قذافی را بگیرم چون کسی غیر از من نمی‌توانست بقیه قذافی را بگیرد.

■ می‌خواهم بدانم آیا جریان‌ی در داخل مخالف پیگیری ماجرای امام موسی صدر بود؟ چرا؟

من جریانی را نمی‌شناسم. تا همین سفر آخر که رفتم و قذافی پیشنهاد تشکیل کمیته پنج‌جانبه را مطرح کرد که حالا [ممکن است] بیخود والکی [برده باشد] اما من خودم نظم این است که قذافی خسته شده بود و می‌خواست جنایت خود را به گونه‌ای تمام کند، یعنی

این هیات تشکیل شود و بگویند آقای قذافی امام موسی صدر را از بین برده است و حالا باید فلان کار را انجام دهد؛ چون فقط شرطش این بود که این هیات فقط حکم اعدام او را ندهد؛ ولی من هم مثل شما و دیگران یک قاصد بودم. رفتم پیغام گرفتم، آوردم، تحویل دادم و تحرکی ندیدم. نمی‌دانم واقعا بعد از این تحرکی شد؟ جلسه‌ای گذاشتند؟ با هم مشورتی کردند یا نه؟ پیگیری کنیم، خوب است یا اینکه نه قذافی حرف بیخودی زده است و ما وقت خود را صرف نکنیم؟ این را هم من ندیدم. ولی من جریانی که مخالف باشد [ندیدم]. آن‌طرف قضیه برای اینکه ماجرای امام موسی صدر در هر صورت معین شود، برای چه کسانی می‌تواند بد باشد.

■ خود شما با آقای قذافی به لحاظ شخصی چقدر نزدیک بودید؟ چقدر با یکدیگر دوست بودید؟ من احساس می‌کنم از خاطرات شما، مطالبی که گفتید و صحبت‌هایی که کردید، روابط دوستانه نزدیکی داشتید؟

در بین ایرانیان من نزدیک‌ترین بودم.

■ امکان دارد با یک مثال یا خاطره این رابطه را توصیف کنید؟

شبی که رفته بودم از او موشک بگیرم، با آقای

سیاست



مسئله به من گفتند که ما با طناب این دیوانه به چاه نمی‌رویم.

■ اگر کمی به جلو حرکت کنیم، تا زمان انقلاب لیبی و سقوط طرابلس، خانم صدر در مصاحبه‌ای که با ما داشتند، به نقل از آقای صالحی که وزیر خارجه وقت ایران بودند، می‌گویند که عبدالجلیل رئیس نیروهای انقلابی گفته بوده امام موسی صدر تا قبل از سقوط طرابلس زنده و در این شهر بوده است. فکر می‌کنید آن شرایط ویژه انقلاب چقدر مناسب بود تا این موضوع پیگیری شود. با توجه به اینکه خود قذافی هم مرده بود. اصلاً بهتر بود که او زنده می‌ماند؟

اولاً من معتقد هستم که قذافی را با هدایت آمریکایی‌ها کشیدند. چیزی که من حسس کردم، آن‌تأجایی‌که من شاهد بودم، او از نظر اقتصادی خیلی به مردم لیبی می‌رسید. نصفش را خودش برمی‌داشت، اما نصفش را واقعا خوب خرج می‌کرد. مثلاً بهترین جای سیلان برای او مثلاً کیلویی صد تومان تمام می‌شد، آن را کیلویی دو تومان عرضه می‌کرد. بعد هم می‌گفت این دو تومان را هم می‌گیرم که وقتی جای را گرفتند، دور نریزند. یا ماشینی که مثلاً ۲۰ میلیون تومان بود، یک میلیون تومان می‌داد ولی یک سهمیه می‌داد.

مثلاً از فرودگاه که می‌آمدیم، چند برج چندطبقه ساخته بود که اول آن نوشته بود اینجا محله زافه‌های قدیم بوده است و آن زافه‌نشینان را در این برج‌ها ساکن کرده بود. یکی، دو سفر، من با قذافی از طرابلس به سرت که زادگاهش بود رفتم؛ استقبال عجیبی از او می‌کردند. اما آن چیزی که حس می‌شد که تل مردم است، این بود که همه مردم می‌دانستند در حکومت کارهای نیستند، یعنی اصلاً نقشی ندارند. چون اصلاً معتقد بودم که مجلس محل خبایات است. هرکس که حزب درست کند، خیانت کرده است. آن شکلی که قذافی کشته شد، هدایت‌شده بود. ولی شاید این اواخر با آمریکایی‌ها همکاری کرده بود یا خیلی اسرار دیگری نزد او بود که نخواستند علنی شود. من به این معتقد هستم اگر قذافی سرنوشت امام موسی صدر را هر طوری که الان است رقم زده و باعث و بانی آن بوده، قطعاً حجازی می‌داند، محال است که او خبر نداشته باشد.

■ حجازی هم در استخبارات بود؟

او رئیس استخبارات بود. مثلاً فرد اول استخبارات بود. در نقش وزیر اطلاعات بود. الان هم که در زندان است، خب دولت ایران الان سراغ او برود و از او اطلاعات بگیرند، اگر فرض کنند که سیف‌الاسلام نمی‌داند. اگر ایران یا لبنان یا هر دو آنها با هم می‌خواهند کاری کنند، می‌توانند. همین. الان روابط ما با لیبی بد نیست. هرچند حکومت ندارند، بروند نزد حجازی و از او اطلاعات بگیرند.

■ آقای امیر عبداللّه‌ای که سال گذشته هنوز در ترکیب وزارت خارجه بودند، گفتند در حال پیگیری هستند. طرف لبنانی هم دیدارهایی را با السنوسی داشته است ولی فعلاً نتیجه‌ای نگرفته‌اند.

درجه السنوسی در اطلاعات خیلی عقب‌تر از حجازی است. من با حجازی رفیق بودم. او مهماندار من بود. حجازی بود که وقتی آقای قذافی می‌خواست جلود را برکنار کند، به او مأموریت داد. **■ خود شما با حجازی هیچ صحبتی درباره امام موسی صدر نداشتید؟**

داشتم. می‌گفت از کشور ما رفته است، همان حرف‌های قبلی.

■ زمانی که قذافی کشته شد، شما چه حسی داشتید؛ با توجه به اینکه رابطه نزدیکی با او داشتید؟

اولین کاری که کردیم، وقتی که لیبی مشکل پیدا کرد، دولت ایران برای مردم لیبی آذوقه فرستاد. اتفاقاً آخرین سفیر آنها که زمان انقلاب به امارات فرار کرد و بعد دیگر مقفودالانر شد، با پیغامی از قذافی پیش من آمد و گفت قذافی می‌گوید که ما این

روژه

مقام صدر سید موسی

● سیدموسی صدر ۱۴ خرداد ۱۳۰۷ در قم و در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد. پدر او سیدصدرالدین صدر، از مدرسان و مراجع برجسته بود که بعد از فوت شیخ عبدالکریم حائری، مؤسس حوزه علمیه قم، به‌همراه دو نفر دیگر اداره این حوزه را برعهده گرفت. می‌گویند سیدموسی، مدارا و صبر را از پدر به ارث برده است. مادر او هم صغیه طباطبایی‌قمی، فرزند حاج‌آقا سیدحسین طباطبایی‌قمی و برادرش سیدحسن طباطبایی‌قمی بود.

سیدموسی، خواندن دروس حوزوی را در دوران نوجوانی نیز پدر و برادر بزرگ‌ترش، سیدرضا و بعد نزد علمایی مانند آیت‌الله محقق‌داماد و سلطانی‌طباطبایی آغاز کرد. او در کنار دروس مرسوم حوزه، شروع به خواندن فلسفه کرد و در جلسات خصوصی علامه طباطبایی نیز شرکت کرد. سیدموسی پس از گذراندن سیکل آن در سال ۱۳۲۲ هم‌زمان با دوره دبیرستان، برای تحصیل علوم اسلامی وارد حوزه علمیه قم شد.

او به تحصیل در حوزه اکتفا نکرد و در تهران به دانشگاه رفت. سیدموسی از اولین روحانیونی است که دانشگاه‌رفته است و برخلاف اکثر هم‌لباسانش که الهیات امنای جمعیت «منتدی «حقوق در اقتصاد» دانشگاه تهران به تحصیل پرداخت و در سال ۱۳۳۲ فارغ‌التحصیل شد.

سیدموسی در همان سال با پروین خلیلی، نوه آیت‌الله خلیلی، از علمای مشروطه ازدواج کرد و برای ادامه تحصیل حوزوی به نجف رفت. او در نجف به عضویت هیات امنای جمعیت «منتدی النشر» درآمد و پس از بازگشت مجدد به قم در سال ۱۳۳۷، مجله «مکتب اسلام»، اولین نشریه حوزه، را پایه‌گذاری کرد و خود مقالاتی در باب اقتصاد در آن نوشت.

سیدموسی صدر در سال ۱۳۳۸ و دو سال بعد از فوت علامه سیدعبدالحسین شرف‌الدین، به دعوت فرزندان علامه و تأیید افرادی مانند آیت‌الله بروجردی، تصمیم گرفت به لبنان و شهر «صور» هجرت کند و رهبری شیعیان آن دیار را برعهده بگیرد. او دو سال، به تمام شهرها و روستاهای لبنان سر زد و با رهبران مذهبی و سیاسی ارتباط گرفت و در آنجا روی توانمندسازی اقتصادی محرومان تمرکز کرد. در همین اساس بود که سیدموسی فعالیت خود را در شهر صور با احیا و تجدید سازمان جمعیت خریه «بز و احسان» که علامه شرف‌الدین آن را تأسیس کرده بود، آغاز کرد.

او زن‌ان را نیز وارد فعالیت‌های اجتماعی کرد و با تأسیس مراکز متعددی مانند خانه دختران، هنرستان فنی جبل‌عامل، کلاس‌های رفع بی‌سوادی، مرکز ویژه معلولان، حوزه علمیه معهد الدراسات‌العملیه و باشگاه فرهنگی امام‌صادق، به آنان امید و انگیزه داد.

صدر در تابستان سال ۱۳۴۲ و در سفری دو ماهه به کشورهای شمال آفریقا، طرخی نو را برای هم‌فکری مراکز اسلامی مصر، الجزایر و مغرب با حوزه‌های علمیه شیعه لبنان آغاز کرد. او همچنین در بهار سال ۱۳۴۴، اولین دور سلسله گفت‌وگوهای اسلام و مسیحیت را با حضور بزرگان این دو دین، در مؤسسه فرهنگی «التنوه البلبانیه» به راه انداخت. سیدموسی صدر از سال ۱۳۴۷ به عضویت مرکز اسلام‌شناسی استراسبورگ درآمد و در آنجا سمنینارهای متعددی را برگزار کرد. او همچنین در سال ۱۳۴۹ در اجلاس «مجمع بحوث اسلامی» در قاهره، طرحی درباره توحید شعائر، اعیاد و فعالیت‌های اجتماعی طوایف اسلامی ارائه کرد. ندادخت. متعاقب آن به عضویت دائم این مجمع نیز درآمد.

سیدموسی کم‌کم به این نتیجه می‌رسد که مجلس طایفی شیعیان را تأسیس کند؛ تصمیمی که اجرای آن بیش از دو سال زمان برد. با تأسیس مجلس‌اعلی شیعیان و برگزاری انتخابات، به ریاست مجلس انتخاب شد و به بیروت نقل‌مکان کرد. او در مقام جدید خود از سال ۱۳۴۸ به‌مدت چهار سال با دولت وقت لبنان به گفت‌وگو نشست تا آن را برای اجرای پروژه‌های زیربنایی و وظایف قانونی خود در قبال مناطق شیعه‌نشین و محروم آن کشور ترغیب کند، اما وقتی نتیجه‌ای نگرفت، مردم را برای رویارویی با دولت به اعتصاب سراسری فراخواند و دو تجمع بزرگ در دو شهر صور و بعلبک برگزار کرد. او در این تجمع‌ها صریحاً اعلام کرد تا روزی که یک محروم، چه شیعه و چه غیرشیعه در لبنان باشد، به این حرکت ادامه می‌دهد؛ حرکتی اجتماعی که هر یک از محرومین نام گرفت. سیدموسی صدر همچنین پایه‌های مقاومت علیه اسرائیل را بنیان گذاشت و براین‌اساس جنبش امل لبنان را تأسیس کرد.

او در خلال فعالیت‌های خود در سوم شهریور ۱۳۵۷، با دعوت رسمی معمر قذافی، رئیس‌جمهور لیبی، به این کشور سفر کرد. اما به‌ناگاه در آنجا ناپدید شد. دولت لیبی با انتشار بیانیه‌ای اعلام کرد امام صدر و دو همراه ایشان، با پرواز شماره ۸۸۱ در تاریخ ۹ شهریور با هواپیمایی ایتالیای، طرابلس را به‌سوی رم ترک کرده‌اند. از آن روز تا‌به‌حال هیچ سرخ و مدرکی از سرنوشت او به دست نیامده است.